

دوفصل‌نامه تاریخ ادبیات، نشریه علمی
دوره سیزدهم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹
شماره پیاپی: ۸۴/۲، نوع مقاله: علمی- پژوهشی

دریافت ۹۹/۱۱/۱۵

تأیید ۱۴۰۰/۰۱/۳۰

دستوری‌شدگی "هشتن" در متون ادب فارسی

احسان چنگیزی*

چکیده

در متون ادب فارسی، «هشتن» و ماده مضارع آن، «هل-»، با معانی واژگانی و نیز کارکرد دستوری برای بیان وجه به کار رفته است. از سوی دیگر، ماده ماضی این فعل به صورت «هلید» نیز به کار رفته که ساختی قیاسی است. در این مقاله، ریشه فعل در دوره باستان، هسته معنایی و سایر معانی آن در سه دوره زبان فارسی بررسی و روند تحول معنایی و تبدیل آن به صورت دستوری برای بازنمایی وجه توصیف شده است. ریشه «هشتن» در زبان اوستایی harz به معنی «رها کردن» است و در فارسی میانه و متون ادب فارسی به تدریج، علاوه بر معنی «رهاکردن»، در معانی «گذاشتن»، «واگذارکردن»، «گماردن» و جز آن آمده است. افزون بر این، در فارسی میانه، این صورت زبانی طی روند دستوری‌شدگی به ابزاری برای بیان مفهوم وجهی اجازه بدل شده و چنین کارکردی در متون ادب فارسی تداوم یافته است. در متون ادب فارسی «گذاشتن» نیز مفهوم وجهی اجازه را بازنمایی کرده است. به تدریج، کاربرد «گذاشتن» برای دلالت بر این مفهوم غلبه پیدا کرده و «هشتن» منسوخ شده است.

کلید واژه‌ها:

دستوری‌شدگی، ریشه فعل، وجه، وجه تجویزی، هشتن/هلیدن.

Abstract**Grammaticalization of *heštān* in Persian literary texts**

Ehsan Changizi*

In the Persian literary texts, the verb *hesht* and its present stem *hel-* have been used with mood's lexical meanings and grammatical function. On the other hand, the past stem of the verb is used in the form *helid* that is analogical formation. In this article, the root of the verb in the old period of Iranian languages; its main meaning, and other lexical meanings in three periods of Persian language has been examined and the process of semantic evolution and its change to grammatical form for representing modal concept has been described. *Hištān* is derived from root *harz* in Avestan Language to meaning "to abandon", "to leave" and in Middle Persian and Persian literary texts besides "abandoning" mean, is used to mean "putting", "assigning", and "appointing" and also. Moreover, it has become a tool to express the permission modality in Middle Persian. In the Persian literary texts, *gozāshstan* has also represented the modal concept of permission. Gradually, the use of *gozāshstan* for denoting this concept has become dominant, and *heštān* has become eliminated.

Keywords: grammaticalization, *helidan*, *hištān*, modality, prescriptive modality, root verb.

*Assistant Professor of Linguistics Department, Allameh Tabataba'i University, Tehran.
ehsan.changizi@atu.ac.ir

مقدمه

زبان، بیانگر اندیشه، تفکر و احساس انسان است و در مطالعات دستورزبان، یکی از راه‌هایی که اندیشه انسان را در عالم زبان بازمی‌تاباند، «وجه» نام گرفته است. گویندگان و نویسندگان درباره محتوای جمله، نظرات و دیدگاه‌های گوناگونی دارند که در شیوه بیان آنها بروز و ظهور می‌یابد. این دیدگاه‌ها که وجه نامیده می‌شود، مفاهیم گسترده‌ای را در بر می‌گیرد که عبارتند از: بیان واقعیت، قطعیت، اعتبار، امکان، ضرورت، استنتاج، احتمال، تأکید، تردید، توانایی، میل و خواست، آرزو، امر و فرمان، اجازه و مانند آن. پس، دیدگاه یا نگرش گوینده به وقایع و رویدادها که در شیوه بیان او متجلی می‌شود، وجه نام دارد. وجه دیدگاه گوینده را درباره محتوای جمله یا چگونگی وضعیت امور بیان می‌کند و با محتوای جمله همراه و مرتبط است. نظر و دیدگاه گوینده یا همان وجه، با ابزارهای زبانی گوناگون نشان داده می‌شود. گاهی وجه در صرف فعل بازنمایی می‌شود که آن را وجه فعلی^۱ می‌نامند (Lyons, 1972: 307; Bussmann, 2006: 754); مانند صرف افعال بر اساس وجه آنها در زبان‌های اوستایی، فارسی باستان، فارسی میانه و متون ادب فارسی. هر وجه فعلی می‌تواند بر مفاهیم متعدد وجهی دلالت کند. از این منظر، در زبان فارسی، فعل را تنها دارای وجه اخباری^۲، التزامی^۳ و امری^۴ دانسته‌اند که هر یک ساختمانی خاص دارد و بسته به بافت، بر مفهوم وجهی مشخصی دلالت می‌کند. گاهی وجه از طریق افعال وجهی یا صورت‌های واژگانی، همچون قیدها، یا ابزارهای نحوی بازنمایی می‌شود (Bussmann, 2006: 754).

آنچه در زبان‌شناسی وجه نام گرفته، در مطالعات ادب فارسی، در بحث «معانی»، تحت عنوان «کارکرد ثانویه جملات» یا «مقاصد و اغراض مجازی جملات» مطرح شده است (شمیسا ۱۳۸۶: ۸۱، ۱۳۵، ۱۴۹، ۱۵۷). از سوی دیگر، مسأله وجه در علم منطق به نحوی دیگر بیان شده است (اژه‌ای، ۱۳۹۰: ۶۶-۶۷). در منطق، جملات را به دو گروه خبری و انشائی تقسیم می‌کنند و در مبحث «قضایای موجهه»، از ضرورت، امکان و امتناع قضایا سخن گفته و آن را «جهت» می‌نامند (همان: ۷۸-۸۰).

در زبان‌های ایرانی، مفاهیم وجهی با ابزارهای گوناگون بازنمایی شده‌اند. این ابزارها در روند تحولات زبان تغییر کرده و در هر مرحله، صورت‌ها و ابزارهای گوناگونی بیان مفاهیم وجهی را بر عهده گرفته‌اند. در دوره باستان، صرف فعل، رایج‌ترین ابزار بازنمایی وجه بوده و به تدریج، با ساده‌شدن صرف فعل و از میان رفتن برخی وجه‌های فعلی، ابزار دیگری جایگزین آن شد. صورت‌های واژگانی که معنی مستقل داشته‌اند، با از سر گذارندن تحولات معنایی و روند

دستوری‌شدگی^۵، به تدریج برای دلالت بر نقش‌های دستوری از جمله وجه به کار رفته‌اند. یکی از مفاهیم وجهی، اجازه انجام کار است. در دوره‌های مختلف زبان فارسی، این مفهوم وجهی گاه در صورت فعل بازنمایی شده و گاه صورت زبانی دیگری برای بازنمایی آن به کار رفته است. در زبان اوستایی وجه در صورت فعل بازنمایی شده و هر وجه بر مفاهیم گوناگونی دلالت داشته است. یکی از کارکردهای وجه تمنایی^۶ فعل که آن را تجویزی^۷ نامیده‌اند، بیان مفهوم امر مؤدبانه و درخواست بوده است (Reichelt, 1911: 654):

1) *aθa imāṃ vačō drəñjayōiš*

پس سخنان را این مزمه کن

(تمنایی دوم شخص مفرد)

aθa imāṃ vačō framruyā

پس سخنان را این بخوان

(تمنایی، دوم شخص مفرد)

پس این سخنان را مزمه کن، پس این سخنان را بخوان (یشت ۱۳، بند ۲۰).
اجازه انجام کار نیز در ذیل مفهوم تجویزی قرار گرفته و در زبان اوستایی با فعل تمنایی نشان داده شده است:

2) *us tanūm Snayaēta*

پیشوند فعل تن بشوید

(تمنایی، میانه، دوم شخص جمع)

تنش را بشوید (= مجاز است / می‌تواند تنش را بشوید) (وندیداد ۵، بند ۵۴).

3) *mā-ča pasčaēta mazdayasna tām zām kārāyən*

و - ادات کشت کنند / کارند زمین آن مزدیسنان پس از آن

نهی تمنایی سوم شخص جمع

جمع

mā āpō Hərəzayən

ادات آب رها کنند

نهی تمنایی سوم شخص جمع

پس از آن مزدیسنان در آن زمین کشت مکنند، آب رها مکنند (= اجازه کشت و کار و

آبیاری ندارند) (وندیداد ۶ بند ۲).

در فارسی میانه نیز، یکی از کارکردهای وجه تمنایی فعل بیان مفهوم تجویزی، یعنی امر مؤدبانه و درخواست است (Brunner, 1977: 208-209):

4) *yazē man duxt rāy*

دختر را من بستای

دختر مرا بستای (زند آبان نیایش، بند ۲؛ 33: Dhabhar, 1927).

در فارسی میانه، گاهی وجه اخباری فعل و ادات *hēb* یا *ēw* برای دلالت بر این مفهوم به کار رفته است (Brunner, 1977: 208-209):

5) *mard uzwān az saxwan ī nē abāyēd*

باید نه که سخن از زبان مرد

guftan be ēw pahrēzēd.

دوری کند بِ (پیشوند فعل) گفتن

انسان زبان را از سخنی که نباید گفت، دور دارد (روایت پهلوی، 10j1: Williams, 1990: 68-69).

گاهی مفهوم اجازه انجام کار با همین ساخت نشان داده شده است (Brunner, 1977: 208-209):

6) *Pit murdag ī wisp dām ... hēb xwarēnd.*

بخورند دام همه — مرده گوشت

گوشت مرده (ذبح شده) همه دام‌ها را ... بخورند (= مجازند که بخورند / می‌توانند بخورند) (Boyce, 1975: 56).

افزون بر این، مفهوم اجازه با واژه *pādixšāy* هم بازنمایی شده است (Brunner, 1977: 29):

7) *Mardē zan ī xwēš pad ān*

آن در خویش — زن مرد

zamān be pādixšāy hištan K ...

a

که رها کردن مجاز پیشوند زمان

مرد زمانی اجازه دارد زن خود را رها کند که ... (روایت پهلوی، بند 34d1: Williams, 1990/I: 142-143).

در متون ادب فارسی، با ساده شدن صرف فعل و از میان رفتن برخی وجه‌های فعلی و کارکردهای گوناگون آنها، از «هشتن / هلیدن» برای بیان مفهوم وجهی اجازه استفاده شده که همزمان معانی واژگانی مختلفی نیز داشته است^۸:

«رها کردن»:

۸) موسی! تو قوم خود را هشته‌ای / در پی نیکویی‌ای سرگشته‌ای (مولوی، به نقل از انوری، ۸/۱۳۸۱: ۸۳۵۱).

۹) چو قیصر که فرمان یزدان بهشت / به ایران بجز تخم زفتی نکشت (فردوسی، به نقل از دهخدا، ۱۵/۱۳۷۷: ۲۳۴۸۱).

۱۰) ورش همچنان روزگاری هلی / به گردونش از بیخ بر نگسلی (سعدی، به نقل از دهخدا، ۱۵/۱۳۷۷: ۲۳۵۱۴).

«گذاشتن» و «قراردادن»:

۱۱) گوید که شما را به چسان حال بکشتم / اندر خمتان کردم و آنجای بهشتم (منوچهری، به نقل از انوری، ۸/۱۳۸۱: ۸۳۵۱).

۱۲) از بند شبان‌روزی بیرون نهلدشان / تا خون برود از تنشان پاک، به یک‌بار (منوچهری، به نقل از انوری، ۸/۱۳۸۱: ۸۳۷۲).

علاوه بر معانی واژگانی مذکور، «هشتن / هلیدن» کارکرد دستوری برای دلالت بر مفهوم وجهی اجازه انجام کار نیز داشته است:

۱۳) ابوبکر بهل تا بگوید (ترجمه تفسیر طبری، به نقل از انوری، ۸/۱۳۸۱: ۸۳۷۲).

نکته شایان توجه آن است که «هشتن / هلیدن» با معنی مستقل «رها کردن»، چه تحولاتی از سر گذارنده که به صورتی دستوری برای بیان مفهوم اجازه بدل شده است. برای پی بردن به این تحولات، با توجه به داده‌های تاریخی زبان، باید معنی اصلی «هشتن / هلیدن» معلوم گردد و سیر تحول آن تا متون ادب فارسی روشن شود. در این مقاله، پس از گذری بر مفهوم دستوری‌شدگی^۹، به ریشه و معنی «هشتن» در زبان‌های اوستایی و فارسی باستان اشاره کرده و سپس، انواع معانی آن را در فارسی میانه و متون ادب فارسی بررسی نموده و روند تحول معنایی این فعل و تبدیل آن را به ابزار دستوری برای بیان وجه، توصیف می‌کنیم. داده‌های این پژوهش، از متون اوستایی، فارسی باستان، فارسی میانه و نیز برخی متون ادب فارسی گرد آمده است.

دستوری‌شدگی

یکی از فرایندهای تغییر زبان است که طی آن صورت‌های واژگانی که در زبان معنی مستقل دارند، به تدریج، نقش دستوری بر عهده می‌گیرند و به قید، حروف اضافه، حروف ربط، نشانه‌های وجه و نمود، و دیگر ابزارهای دستوری بدل می‌شوند (Hopper et al., 2003: 18). در متون ادب فارسی، «شایست» و ماده مضارع آن، «شای-»، به معنی «شایسته و سزاوار بودن»، به عنوان صورت مستقل و معنی‌دار در صیغگان مختلف به کار می‌رفته است:

(۱۴) من زهم، امامی را نشایم (تاریخ بلعمی، به نقل از ناتل خانلری، ۱۳۷۷: ۳/۳۵۷).

(۱۵) ای آن که ملک هرگز بر تو بدل نجوید / ای آن که خسروی را از خسروان تو شایی (فرخی، به نقل از ناتل خانلری، ۱۳۷۷: ۳/۳۷۵).

از میان صیغگان این فعل، صورت سوم شخص مفرد در زمان مضارع، یعنی «شاید»، رفته‌رفته کارکرد دستوری بر عهده گرفته و بر مفهوم وجهی «احتمال و امکان» دلالت کرده و امروزه بدل به قید شده است (انوری و گیوی، ۱۳۷۵: ۲۲۵):

(۱۶) شاید اگر ترقیات حاصله را اساس قرار دهیم، بتوانیم عقیده استاد ... را ... محل شبه قرار دهیم (انوری، ۱۳۸۱: ۵/۴۴۳۱).

دستوری‌شدگی با تغییر در ویژگی‌های معنایی صورت واژگانی یا واژه مستقل آغاز می‌شود (Hopper et al., 2003: 74-76). این صورت ابتدا چند معنا شده و در بافت‌های مختلف به کار می‌رود. ممکن است در دوره‌ای، معانی مختلف واژه در کنار یکدیگر کاربرد داشته باشند. گاهی ممکن است صورت اصلی واژه نیز در کنار صورت دستوری به کار رود^{۱۰} (Hopper, 1991: 24). در فارسی امروز، «داشتن» فعل واژگانی است و معنی مستقل دارد. در عین حال، در برخی بافت‌ها به عنوان فعل کمکی در ساخت مضارع و ماضی استمراری نیز به کار می‌رود که برخی آن را ماضی یا مضارع ملموس نیز خوانده‌اند (انوری و گیوی، ۱۳۷۵: ۵۶، ۶۱): «داشتم می‌خوردم» و «دارم می‌خورم». ممکن است صورت زبانی طی فرایند دستوری‌شدگی مقوله اصلی خود را از دست بدهد^{۱۱} (Hopper, 1991: 30). در روند تحولات زبان فارسی، «شاید» با از دست دادن مقوله شخص و شمار، به قید بدل شده است.

گاهی زبان برای بیان مفهومی دستوری، مثلاً بیان مفهوم وجهی خاص، از شیوه‌های مختلفی استفاده می‌کند. به تدریج، یکی از آنها بر دیگری دیگر غلبه کرده و سایر صورت‌ها برای بیان آن مفهوم وجهی حذف می‌شوند^{۱۲} (Hopper, 1991: 25).

بحث و تحلیل

«هشت» از ریشهٔ *harz* و درجهٔ ضعیف^{۱۳} آن *hərəz* در زبان اوستایی است (Bartholomae, 1961: 1792). در این زبان، با افزودن پسوند *ta* به *harz* یا *hərəz* صورت *haršta* / *hərəšta* ساخته شده (Bartholomae, 1961: 1792) که صفت فعلی گذشته^{۱۴} است. *hərəšta* با حذف *a* پایانی و *r* در فارسی میانه به *hišt* (MacKenzie, 1971: 43) بدل شده و در فارسی به صورت «هشت» بازمانده است. ریشهٔ *harz* / *hərəz* در زبان فارسی باستان به صورت *hard* / *hṛd* به کار رفته است. *hard* / *hṛd* با تبدیل *rd* به *l* در فارسی میانه به *hil* بدل شده (MacKenzie, 1971: 43) و در فارسی نو نیز به صورت «هل-» بازمانده است (Cheung, 2007: 132-133؛ ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۸). در فارسی، با افزودن تکواژ ماضی‌ساز «ید» به مادهٔ مضارع، صورت قیاسی «هلید» را ساخته‌اند. بدین ترتیب، «هل-» و «هشت» هر دو از یک ریشه‌اند که مادهٔ ماضی از صورت اوستایی ریشه و مادهٔ مضارع از صورت فارسی باستان آن بازمانده‌اند. این فعل در فارسی میانه و متون ادب فارسی معانی مختلف واژگانی داشته و کاربرد دستوری نیز حاصل کرده است.

ترک کردن، رهاکردن

معنی اصلی ریشهٔ *harz* در زبان اوستایی «رها کردن، بیرون دادن، خارج کردن» است (Bartholomae, 1961: 1792) و در متون، تنها به همین معنی به کار رفته است. جملات زیر نمونه‌هایی از کاربرد این ریشه در متون اوستایی است:

17) *tā hərəzənti satvaēsəm antarə zəm asmanəmcā ...*

و - آسمان زمین در سدویس رها می‌کنند آنان

θrāθrāi pasvā vīrayā

مردم گوسفند نگهداری

آنان (فروهرها) ستارهٔ سدویس را در آسمان و زمین رها می‌کنند ... برای نگهداری

گوسفندان و مردمان (یشت ۱۳، بند ۴۳).

18) *ava aētəm iristəm barayən*

ببرند مرده این پیشوند فعل

avaθa nmānəm hərəzayən.

رها کنند خانه اینگونه

این مُرده را (از خانه) دور کنند و اینگونه خانه را رها کنند (وندیداد ۸، بند ۲).

در فارسی باستان، ریشهٔ *hard / hr̥d* تنها با پیشوند *ava* و در همان معنی اصلی، «ترک کردن» و «رها کردن»، به کار رفته است (Kent, 1953: 190):

- 19) *wištāspa manā pitā hauw paraθwai*
 پارت او پدر من گشتاسپ
awam kāra avaharda^t hamiçiya abawa^t.
 شد نافرمان رها کرد مردم او

گشتاسپ، پدرم، در پارت بود. مردم از او دست کشیدند (او را رها کردند). نافرمان شدند (کتیبۀ بیستون ۲، سطر ۹۳-۹۴).

در فارسی میانه، *hištan* به همین معنی به کار رفته است (MacKenzie, 1971: 43):

- 20) *mēnōg ī asmān ... guft ō Ahreman*
 اهریمن به گفت آسمان مینوی
kū nūn ka andar āmad hē ā-t nē hilēm.
 رها کنم نه تو - آنگاه آمدی در که اکنون که

مینوی آسمان ... به اهریمن گفت: اکنون که وارد شدی، تو را رها نکنم (زادسپرم، فصل ۳، بند ۱؛ راشدمحصل، ۱۳۸۵: ۴۰، ۱۷۲).

- 21) *čē ohrmazd ud amahraspandān čārag ī ēn tīs*
 کار این چاره امشاسپندان و اهرمزد زیرا
xwāhēnd ud ēn petyārag ēdōn bē nē hilēnd.
 رها کنند نه پیشوند اینگونه دشمن این و خواهند

زیرا اهرمزد و امشاسپندان این کار را چاره خواهند و این دشمن را اینگونه رها نکنند (کارنامهٔ ارشیر بابکان، بخش ۷، بند ۶؛ فره‌وشی، ۱۳۷۸: ۷۱، ۷۰).

- 22) *u-š bē ō ohrmazd guft kū tō ... be šawē az Ēn*
 این از بروی تو که گفت اهرمزد به او - و
gēhān ... bē ō garōdmān ud man ēdar be hilē.
 رها کنی پیشوند اینجا من و بهشت به جهان

و به اهرمزد گفت که تو از این جهان ... به بهشت می‌روی و مرا اینجا رها می‌کنی (روایت پهلوی، 18d7؛ Williams, 1990: 97).

هشتن تنها رها کردن امور عینی را در بر نمی‌گیرد، بلکه به معنی «رها کردن» یا «ترک کردن» انجام عمل یا امر ذهنی و انتزاعی نیز به کار می‌رود:

- 23) *ērbadestān kardan bē nē hilišn.*
 نباید رها کرد نه پیشوند فعل هیربدستان رفتن

نباید رفتن به هیربدستان را رها کرد (دینکرد ششم، بند ۹۸؛ Shaked, 1979: 38-39).
در متون ادب فارسی نیز هشتن به معنی «رها کردن» هم برای امور عینی و هم برای انجام
عمل و امور انتزاعی به کار رفته است:

(۲۴) چون درآمد آن کدیور مرد زفت / بیل هشت و داس گاله برگرفت (رودکی سمرقندی،
۱۳۷۶: ۱۵۸).

(۲۶) سوی مرزدارانش نامه نوشت / که خاقان ره رادمردی بهشت (فردوسی به نقل از
لغتنامه).

(۲۷) نیک‌بخت آن که خورد و کشت و بدبخت آن که مرد و هشت (سعدی، ۱۳۸۰: ۱۶۹).

(۲۸) این بصر و طرف بهل، وین نظر ژرف بهل / این ورق و حرف بهل، ای سخن لال بیا
(اوحدی اصفهانی، ۱۳۴۰: ۹۰).

(۲۹) در عیش نقد کوش که چون آبخور نماند / آدم بهشت روضه دارالسلام را (حافظ،
۱۳۸۷: ۹۳).

بدین ترتیب، معنی اصلی این صورت زبانی از دوره باستان تا متون ادب فارسی کاربرد داشته
و افزون بر آن، در فارسی میانه رفته‌رفته با گسترده شدن حوزه معنایی آن و در بر گرفتن
فرایندها و امور انتزاعی، نخستین تغییر در معنی اصلی آن پدید آمده است.

هشتن در همنشینی با واژه‌هایی که به حوزه معنایی حافظه و خاطره تعلق دارد، به مفهوم
«فراموش کردن» و «ترک کردن» آمده که همان «رها کردن امری انتزاعی» است:

(۳۰) جز یاد تو در خاطر من نگذرد ای جان / با آنکه تو یکباره‌ام از یاد بهشتی (سعدی،
۱۳۷۵: ۷۴۹).

(۳۱) نخواهی که باشی پراکنده‌دل / پراگندگان را ز خاطر مهل (خزائی، ۱۳۵۳: ۱۵۹).

گذاشتن / قراردادن

«رها کردن» متضمن معنی «گذاشتن» است و رها کردن چیزی یعنی گذاشتن یا قراردادن آن در
وضعیتی. از سوی دیگر، قراردادن یا گذاشتن چیزی به مفهوم رهاکردن آن است. به بیانی دیگر،
مفهوم «رهاکردن» و «گذاشتن» همواره با یکدیگر همراهند و در بسیاری از بافت‌ها، می‌توان یکی
از این دو فعل را به جای دیگری به کار برد. در بافت‌هایی که «هشتن» با عنصری همنشین شده
که بر مفهوم مکان دلالت دارد، معنی «گذاشتن» و «قراردادن» بر «رها کردن» چیرگی دارد.^{۱۵} در

جملات زیر از متون ادب فارسی، «هشتن» به این معنی به کار رفته است:

(۳۲) هر کس که فرمان کتاب و رسول و من برد، نه بیم بود بریشان اندر هرچ‌شان پیش آید، و نه ایشان اندهگن شوند بر هرچ واپس هشته باشند (یا حقی، ۱۳۵۵: ۷).
(۳۳) به یک حمله از جایشان بگسلد / چو بگسستشان بر زمین کی هلد (فردوسی، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷/۱۵: ۲۳۵۱۴).

(۳۴) تو حاصل نکردی به کوشش بهشت / خدا در تو خوی بهشتی بهشت (سعدی، ۱۳۵۳: ۱۴۵).
برای دلالت بر این معنی، غالباً «هشتن» با پیشوند «فرو» که معنی «زیر» یا «پایین» را بدان می‌افزاید، به کار رفته است:

(۳۵) روز دیگر برخاست و طعام برد مر یوسف را و به چاه فروهشت تا او بخورد (بلعمی، ۱۳۷۸/۱: ۲۰۴).

(۳۶) یوسف را از دوش فروهشت (میبدی، ۱۳۷۱/۵: ۱۹).

در برخی بافت‌ها نیز، «هشتن» به معنی «باقی گذاشتن» است:

(۳۷) همه خاک دارند بالین و خشت / خنک آنکه جز نام نیکی نهشت (فردوسی، به نقل از لغت‌نامه ذیل هشتن).

(۳۸) از وجودش اثر بجا نهلند / خاک او نیز در سرا نهلند (اوحدی اصفهانی، ۱۳۴۰: ۵۵۵).

(۳۹) پس بیوبارید ایشان را همه / نی شبان را هشت زنده، نی رمه (رودکی سمرقندی، ۱۳۷۶: ۱۶۸).

در فارسی میانه، گاهی *hištan* با موجود جاندار یا ضمیری که بدان ارجاع می‌کند، همشین شده و بر معنی «واگذار کردن» و «گماردن» دلالت کرده است:

40) *gōšōrōn ... wāng be kard kū-t sālārīh ī*
گوشورون ... بانگ پیشوند فعل کرد که سروری تو —
pad dāmān pad kē be hišt?

گماردی پیشوند فعل که به آفریدگان بر

گوشورون ... فریاد زد که سروری بر آفریدگان را به چه کسی واگذار کردی (بر عهده چه

کسی گذاشتی)؟ (زادسپرم، فصل ۲، بند ۱۴؛ راشد محصل، ۱۳۸۵: ۳۸، ۱۷۰).

41) *yazad awē mard ī pad ān ēwēnag Pad*

به گونه آن به — مرد آن ایزد

āmār ī mēnōgān pad dēwān nē hilēnd.

گذارد نه دیوان به مینوی — دآوری

ایزد[ان] آن مردی را که اینگونه است، در داوری مینوی به دیوان واگذار نکنند
(دینکرد ۶ بند ۱۰۱؛ 40, 41: Shaked, 1979).

این مفهوم «هشتن» نیز در متون ادب فارسی رایج است:

(۴۲) امروز گفتم پیش عمر مشو، هم فرمان نکردی. بدان که این مردمان که اندر این
شوری‌اند، کار به تو نهلند (بلعی، ۱/۱۳۷۳: ۵۶۹).
(۴۳) جهان را بدان بازهل کافرید / وزو آمد این آفرینش پدید (فردوسی به نقل از لغتنامه،
ذیل هشتن).

(۴۴) به منعمان بهل آواز چنگ رندان را / ترانه سبک از چارتای میکده بس (اوحدی
اصفهانی، ۱۳۴۰: ۲۳۶).

اجازه دادن

مفهوم اجازه انجام کار در شمار مفاهیم وجهی است و در زیرمجموعه درخواست و تمنا قرار
می‌گیرد و می‌توان آن را وجه تجویزی نیز نامید. برای بیان این مفهوم در فارسی میانه، گاه از
hištan استفاده شده است. این فعل طی روند دستوری‌شدگی در برخی بافت‌ها به ابزاری برای
بیان وجه تجویزی یا اجازه انجام کار بدل شده است. دستوری‌شدگی با تحول معنایی آغاز
می‌شود. تغییر معنایی «هشتن / هلیدن» و کاربرد آن برای اشاره به فرایند انجام عمل و امور
انتزاعی و ذهنی، آغاز روند دستوری‌شدگی آن است. اگر «رها کردن» یا «گذاشتن و قراردادن»
امر انتزاعی برای انجام کار یا تحقق هدف مشخصی انجام شود، مفهوم اجازه انجام آن کار
حاصل می‌گردد.

در روند تحول صورت زبانی، ممکن است در برخی بافت‌ها نتوان مرز دقیقی بین کارکرد
اصلی و دستوری قائل شد. در فارسی میانه و متون ادب فارسی پس از اسلام، معنی اصلی و
کارکرد دستوری «هشتن / هلیدن» به موازات یکدیگر در زبان رایج است و گاه برای *hištan*
می‌توان هم مفهوم واژگانی «رها کردن» یا «گذاشتن» و هم مفهوم دستوری «اجازه دادن» را
در نظر گرفت. این مرحله دیگری در دستوری‌شدگی این صورت زبانی است که طی آن
رفته‌رفته، کارکرد واژگانی خود را از دست می‌دهد و بازنمایی مفهوم وجهی اجازه را حاصل
می‌کند. در جمله ۵۱ که درباره چرایی ورود اهریمن به جهان است، آموزگار و تفضلی *hišt* را به
معنی «رها کرد» دانسته‌اند و سپس، آن را «گذاشت داخل شود»، شرح کرده‌اند (آموزگار و

تفضلی، ۱۳۸۶: ۷۶، ۷۷):

- 45) *ud agar abāz dāštan šāyist čē rāy ēg abāz Nē*
 نه باز پس چرا توانا بود بازداشتن اگر و
dāšt? ud čim andar hišt?
 اجازه داد / رها کرد در چرا و داشت

و اگر [اورمزد] قادر بود [اهریمن را] باز دارد، چرا این کار را نکرد و چرا اجازه داد وارد شود؟ /
 چرا او را رها کرد تا وارد شود؟ (دینکرد پنجم، فصل ۲۳، بند ۶، ۷).

- 46) *pāsdārīh ēn bawēd kē ēn tan diz Mānāg*
 مانند دژ تن این که است این پاسداری
be kunēd ... u-š yazad

ایزد او - و کند پیشوند فعل

andar dārēd ud dēw

نگهدارد و دیو

andar awiš nē hilēd.

گذارد نه آن - در

پاسداری این است که [کسی] این تن را همچون دژی سازد ... در آن ایزد را نگاه‌دارد و دیو را در
 آن قرار ندهد / اجازه ورود به دیوان ندهد (دینکرد ششم، E34a: 202-203; Shaked, 1979).

- 47) *hunarāwandīh ēd pahlom kē abāg Druz*
 دروغ با که بالاترین این فضیلت
ī mēnōg kōšēd ... nāmčišt ēn 5 Druz
 دروغ پنج این بویژه نبرد کند مینو -
andar ō tan nē hilēd ...

گذارد نه تن در

بالاترین فضیلت آن است که کسی با دیو مینو نبرد کند ... به‌ویژه این پنج دیو را در تن

نگذارد / اجازه ندهد آن پنج وارد شوند (دینکرد ششم، بند ۲۳؛ Shaked, 1979: 10-11).

- 48) *wizihīdagīh ēd bawēd kē druz az tan be kard bawēd*
 دور کرده شود تن از دروغ که است این جدایی
ud abāz ō tan Nē hilēd.
 گذارد نه تن به دوباره و

جدایی این است که دروغ از تن دور شود و دوباره در تن قرار نگیرد / اجازه بازگشت پیدا نکند (دینکرد ششم، بند ۳۲۰؛ 128, 129: Shaked, 1979).

49) *čim yazad dēn ēwāz Ō ērānšahr frēstīd u-š Abārīg*
دیگر او - و فرستاد ایرانشهر به تنها دین ایزد چرا
pad āmōg ī dēwān be hišt?

اجازه داد / رها کرد پیشوند دیوان — آموزه به / در

چرا ایزد دین را تنها به ایرانشهر فرستاد و به [سرزمین‌های] دیگر اجازه داد در آموزه دیوان باشند؟ / [سرزمین‌های] دیگر را در آموزه دیوان رها کرد / قرار داد؟ (دینکرد پنجم، فصل ۲۳، بند ۱۴؛ آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۶: ۷۹-۷۸).

به تدریج، *hištan* در چنین بافت‌هایی معنی اصلی خود، یعنی «رها کردن» و «قرار دادن» را از دست داده و تنها کارکرد دستوری بیان وجه بر عهده گرفته است. در غالب جملات فارسی میانه، امری که اجازه انجام آن از طریق *hištan* صادر می‌شود یا همان هدف مشخصی که *hištan* تحقق یا عدم تحقق آن را مجاز می‌کند، به صورت مصدر کامل یا مرخم آمده است:

50) *u-šān Abarwēzihā ōbārdan nē Hilēd*

اجازه ندهند نه بلعیدن پیروزمندانه آنها - و

آنها (ایزدان) پیروزمندانه اجازه نمی‌دهند [دیوان جهان را] ببلعند (دینکرد پنجم، فصل ۲۴، بند ۲۱ الف؛ آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۶: ۹۸-۹۹).

51) *šarm ān bawēd kē wināh nē hilēd kardan,*
انجام دادن اجازه دهد نه گناه که است آن شرم
ud nang ān bawēd kē kirbag nē hilēd kardan.

انجام دادن اجازه دهد نه کار نیک که است آن ننگ و

شرم آن است که اجازه ندهد [مردم] گناه انجام دهند و ننگ آن است که اجازه ندهد [مردم]

کار نیک انجام دهند (دینکرد ششم، بند ۷؛ 6: Shaked, 1979).

52) *ardawān az ān dušxwār sahist ud pas az*

از پس و به نظر آمد دشوار آن از اردوان

ān ardaxšēr nē hišt ō asb nišast.

نشست اسب به اجازه داد نه اردشیر آن

آن [سخن] بر اردوان گران آمد و از آن پس، اجازه نداد اردشیر بر اسب بنشیند (کارنامه

اردشیر بابکان، بخش ۱، بند ۳۸؛ فره‌وشی، ۱۳۷۸: ۱۸، ۱۹).

- «هشتن / هلیدن» در متون ادب فارسی نیز همین کارکرد وجهی را بر عهده داشته است:
- (۵۳) و پیغمبر علیه السلام نیت کرد که به مکه شود و حج کند. و ندانست که کس او را به مکه اندر نهلد که رسم نبود که کس را از مکه بازداشتندی ... مردمان مکه ... گفتند اگر حرب باید کردن حرب کنیم و ترا به مکه اندر نهلیم (بلعمی، ۱۳۷۳/۱: ۲۱۸).
- (۵۴) یزید ... یوسف را از عراق معزول کرد و خراسان و عراق منصور ... را داد ... یوسف سپاه عراق گرد کرد و از ایشان بیعت خواست تا منصور را به عراق اندر نهلد (بلعمی، ۱۳۷۳/۲: ۹۸۱).
- (۵۵) سخن دیو بند است در چاه دل / به بالای کام و زبانش مهل (خزائلی، ۱۳۵۳: ۳۱۲).
- (۵۶) آنکه ما را نمی‌هلد در شهر / سر، بهل، تا همی‌زند بر سنگ (اوحدی اصفهانی، ۱۳۴۰: ۲۴۹).
- در غالب جملات، کاری که اجازه انجام آن با «هل-هشت» بیان می‌شود، از طریق جمله پیرو و با حرف ربط «تا» یا «که» نشان داده شده است:
- (۵۷) نامه‌ها باید کردن و این جریده‌های خراج سوی ایشان فرستادن، تا هر موبدی به هر شهری دست کاردار خراج بدان جریده نگاه دارد و نهلد که چیزی بیش بستاند (بلعمی، ۱۳۷۳: ۱۶۵).
- (۵۸) یا مادر! تو ازین ترسای برمگرد، و بهل تا مرا بسوزانند (طبری، ۱۳۶۵: ۷/۲۰۰۶).
- (۵۹) گوید ای محمد، بهل تا فرزندان مرا ملک تمام شود (بلعمی، ۱۳۷۳/۱: ۵۳۵).
- (۶۰) نهشت از دلیران خود هیچ یک / که آرند هر باد پا را به تک (فردوسی، به نقل از لغتنامه، ذیل هشتن).
- (۶۱) تو روی از پرستیدن حق مپیچ / بهل تا نگیرند خلقت به هیچ (سعدی، ۱۳۵۳: ۳۳۴).
- (۶۲) بهل تا در حق من هر چه خواهند / بگویند آشنایان و غریبان (سعدی، ۱۳۷۵: ۷۰۲).
- (۶۳) دوستی زین عمل بیاد شود / دشمن خود مهل که شاد شود (اوحدی اصفهانی، ۱۳۴۰: ۵۳۷).
- (۶۴) به قیامت ار برآید تن من ز خاک محشر / دل من ز شرمساری نهلد که سر برآرم (اوحدی اصفهانی، ۱۳۴۰: ۲۷۴).
- (۶۵) حافظ ار جان طلبد غمزه مستانه یار / خانه از غیر پرداز و بهل تا ببرد (حافظ، ۱۳۸۷: ۱۵۸).
- در متون ادب فارسی افزون بر «هشتن»، «گذاشتن» نیز مفهوم اجازه انجام کار را بازنمایی کرده است:
- (۶۶) و از بهر شفقت من این دین را رها مکن، که این دین حق است و بگذار تا ما را بسوزند و به بهشت رویم (طبری، ۱۳۵۶: ۲۲۶).
- (۶۷) و چون مهمان ... بخواهد رفتن، یکبار و دوبار خواهش کن و تواضع نمای، مگذار که برود (عنصرالمعالی، ۱۳۷۷: ۷۰).

۶۸) خدای عزّ و جلّ این مرزبانی مرا به سوی آن داده است که تا مرزها را نگاه دارم و نگذارم که کسی را رنج یا زبانی رسد از کسی (نظام‌الملک، ۱۳۷۷: ۱۲۹).

۶۹) بگذار تا مقابل روی تو بگذریم / دزدیده در شمایل خوب تو بنگریم (سعدی، ۱۳۷۵: ۶۹۵).
 ۷۰) محبت تو همی وزرم ای پری مگذار / که محنت تو بسوزاند اوحدی‌وارم (اوحدی اصفهانی، ۱۳۴۰: ۲۷۵).

به تدریج، صیغگان «گذاشتن» غلبه پیدا کرده و «هشتن» برای بیان مفهوم اجازه منسوخ شده است.

نتیجه

در زبان‌های ایرانی باستان، وجه در ساختمان فعل بازنمایی شده است و هر یک از وجه‌های فعل کارکردهای گوناگونی داشته‌اند. یکی از کارکردهای وجه تمنایی فعل، بیان مفهوم اجازه بوده است. در فارسی میانه علاوه بر وجه تمنایی فعل، ابزارهای دیگری برای برای بازنمایی مفهوم اجازه به کار رفته است. این ابزارها همان صورت‌های واژگانی‌اند که ابتدا معنی مستقل داشته و سپس، با از دست دادن ویژگی‌های معنایی به تدریج، مفهوم وجهی اجازه را بازنمایی کرده‌اند. این روند، یعنی تغییراتی که در صورت زبانی پدید می‌آید و طی آن، صورت مستقل و معنی‌دار به عنصری برای بازنمایی مقولات دستوری مختلف از جمله وجه بدل می‌گردد، دستوری‌شدگی نام دارد. در این مقاله، معنی اصلی «هشتن/ هلیدن» و روند دستوری‌شدگی آن برای بازنمایی مفهوم وجه بررسی شد.

در متون ادب فارسی، «هشتن/ هلیدن» با معانی مختلف واژگانی به کار رفته است. «هشت» از ریشهٔ *harz* در زبان اوستایی است و «هل-»، مادهٔ مضارع آن، از *hard* که صورت دیگر این ریشه در فارسی باستان است. این فعل در متون فارسی میانه به صورت *hil-/hišt* آمده است. در متون ادب فارسی «هلید» نیز به عنوان مادهٔ ماضی به کار رفته که صورت قیاسی است و با افزودن «ید» به مادهٔ مضارع «هل-» ساخته شده است. هم در فارسی میانه و هم در متون ادب فارسی، این فعل با معانی واژگانی به کار رفته و همزمان به عنوان ابزار دستوری، مفهوم وجهی اجازه را بازنمایی کرده است.

هستهٔ معنایی این فعل «رهاکردن» بوده و در متون هر سه دوره به این معنی آمده است. رهاکردن متضمن معنی گذاشتن و قراردادن است و این دو مفهوم همواره با یکدیگر همراهند. در

بافت‌هایی که عنصری با مفهوم مکان آمده، «هشتن» معنی «گذاشتن» و «قرار دادن» حاصل کرده است. «هشتن/ هلیدن» در مسیر تحول معنایی، علاوه بر رها کردن امور عینی، ترک کردن یا رها کردن فرایند انجام عمل و امور انتزاعی و ذهنی را نیز در بر گرفته است و این نخستین گام در جهت دستوری‌شدگی آن است. «هشتن» در برخی بافت‌ها بر مفهوم رها کردن به قصد انجام کار یا هدف مشخصی دلالت داشته و از این معنی، مفهوم «اجازه دادن» برای انجام عمل حاصل کرده و بدین ترتیب، طی روند دستوری‌شدگی به ابزاری برای دلالت بر مفهوم وجهی اجازه بدل شده است. این کارکرد دستوری در کنار کاربرد واژگانی «هشتن»، در فارسی میانه و متون ادب فارسی رواج داشته است. در متون ادب فارسی علاوه بر هشتن/ هلیدن، «گذاشتن» نیز مفهوم اجازه انجام کار را بازنمایی کرده است. به تدریج، این مفهوم وجهی در زبان فارسی با «گذاشتن» بیان شده و کاربرد «هشتن» برای بیان این مفهوم وجهی منسوخ شده است.

یادداشت‌ها

1. mood
2. indicative
3. subjunctive
4. imperative
5. grammaticalization
6. optative
7. prescriptive

۸. در لغت‌نامه و فرهنگ سخن، نمونه‌های کاربرد افعال ماضی این فعل ذیل مدخل «هشتن» و نمونه افعال مضارع آن ذیل مدخل «هلیدن» آمده است.

9. grammaticalization
10. divergence
11. de-categorization
12. specialization
13. weak grade
14. past participle

۱۵. جمله ۱۷ این مقاله را، می‌توان چنین به فارسی برگرداند: آنان (فروهرها) ستاره سدویس را در آسمان و زمین قرار می‌دهند ... برای نگهداری گوسفندان و مردمان.

منابع

- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۳). ماده‌های فعل‌های فارسی دری. تهران: ققنوس.
- اژه‌ای، محمدعلی. (۱۳۹۰). مبانی منطق. چاپ دهم. تهران: سمت.
- انوری، حسن. (۱۳۸۱). فرهنگ سخن. هشت جلد. تهران: سخن.

- اوحدی اصفهانی مراغی، رکن‌الدین. (۱۳۴۰). کلیات اوحدی اصفهانی. به تصحیح و مقدمه سعید نفیسی. تهران: امیرکبیر.
- آموزگار، ژاله، و تفضلی، احمد. (۱۳۸۶). کتاب پنجم دینکرد. تهران: معین.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۷۲). گزیده تاریخ بلعمی. به انتخاب و شرح رضا انزابی‌نژاد. چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
- بلعمی، محمد بن محمد. (۱۳۷۳). تاریخنامه طبری (گردانیده منسوب به بلعمی). تصحیح محمد روشن، دو جلد، تهران: سروش.
- بلعمی، محمد بن محمد. (۱۳۷۸). تاریخنامه طبری (گردانیده منسوب به بلعمی). تصحیح و حاشیه محمد روشن. دو جلد. تهران: البرز.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۷). دیوان حافظ بر اساس نسخه تصحیح‌شده محمد قزوینی و قاسم غنی. چاپ پنجم. تهران: ققنوس.
- خزائی، محمد. (۱۳۵۳). شرح بوستان. چاپ دوم. تهران: جاویدان.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران.
- راشد محصل، محمدتقی. (۱۳۸۵). وزیدگیهای زادسپرم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- روشن، محمد. (۱۳۸۲). بخشی از تفسیری کهن. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و سمت.
- رودکی سمرقندی، ابوعبدالله. (۱۳۷۶). دیوان رودکی سمرقندی. بر اساس نسخه سعید نفیسی و ی. براگینسکی. چاپ دوم. تهران: نگاه.
- سعدی، شیخ مصلح‌الدین. (۱۳۷۵). غزلیات سعدی. به تصحیح محمدعلی فروغی. چاپ دوم. تهران: ققنوس.
- سعدی، شیخ مصلح‌الدین. (۱۳۸۰). گلستان سعدی. از روی نسخه محمدعلی فروغی. چاپ چهاردهم. تهران: ققنوس.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۶). معانی و بیان. ویرایش دوم. تهران: میترا.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۵۶). ترجمه تفسیر طبری. به کوشش حبیب یغمائی. جلد اول و هفتم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر. (۱۳۷۷). درس زندگی (گزیده قابوسنامه). انتخاب و توضیح غلامحسین یوسفی. چاپ ششم. تهران: علمی.
- فره‌وشی، بهرام. (۱۳۷۸). کارنامه اردشیر بابکان. تهران: دانشگاه تهران.
- منصوری، یدالله. (۱۳۹۶). فرهنگ ریشه‌شناختی افعال زبان فارسی. تهران: آوای خاور.
- میدی، احمد بن محمد. (۱۳۷۱). کشف الاسرار و عدة الابرار. به اهتمام علی‌اصغر حکمت. جلد ۱ و ۵. تهران: امیرکبیر.
- نظام‌الملک، ابوعلی حسن. (۱۳۷۷). گزیده سیاست‌نامه. به انتخاب و شرح جعفر شعار. چاپ چهارم. تهران: قطره.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۵۵). گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم (تفسیر شفقش). تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- Boyce, Mary. (1975). *A Reader in Manchaean Middle Persian and Parthian (Acta Iranica 9)*. Leiden: E. J. Brill.
- Bussmann, H. (2006). *Routledge Dictionary of Language and Linguistics*. G. P. Trauth and K. Kazzazi (Trans. & Ed). London and New York: Routledge.
- Cheung, J. (2007). *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*. Leiden-Boston: Brill.

- Dhabhar, E. B. N. (1927). *Zand-i Khürtak Avistāk*. Bombay: Trustees of the Parsi Punchayet Funds and Properties.
- Hopper, P. J. (1991). On Some Principles of Grammaticalization. In Traugott & Heine (Eds.). *Approaches to Grammaticalization*, Vol.1 (pp. 17-35), Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- Hopper, P. J. & Traugott, E. C. (2003). *Grammaticalization*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kent, R. G. (1953). *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*. 2nd ed. New Haven: American Oriental Society.
- Lyons, J. (1972). *Introduction to Theoretical Linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- MacKenzie, D. N. (1971). *A Concise Pahlavi Dictionary*. London and New York: Oxford Press.
- Reichelt, H. (1909). *Awestisches Elementarbuch*. Heidelberg: C. Winter.
- Shaked, Shaul. (1979). *The Wisdom of Sasanian Sages (Dēnkard VI)*. Colorado: Westview Press.
- Williams, A. V. (1990). *The Pahlavi Rivāyat Accompanying the Dādestān Ī Dēnīg (2 part)*. København: Kommissionær Munksgaard.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی